بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 18 بهمن 1395.

بحث ما در مورد اسناد سند روایت عبد الرحمن بن حجاج بود. عرض کردیم که در مورد عبد الرحمن بن حجاج، دو تا سند در کافی نقل شده است که یک سند آن محوّل بود و به دو سند باز می گشت. علی بن ابراهیم عن أبیه، آن سند بنا بر مسلّم عند المتأخرین که ابراهیم بن هاشم امامی ثقه جلیل هست صحیحه است. سند دوم که محمد بن اسماعیل عن الفضل بن شاذان بود آن هم بنا بر تحقیق که محمد بن اسماعیل ثقه است آن هم صحیحه علی التحقیق هست. روایت بعدی اش هم علی بن ابراهیم عن محمد بن عیسی بود بنابر تحقیق که محمد بن عیسی بن عبید یقطینی ثقه است آن هم صحیحه است.

سند چهارم این روایت سندی هست که در تهذیب وارد شده است. آغاز سند با علی بن سندی هست. تهذیب جلد 5 صفحه 466. در این سند دو بحث وجود دارد. یک بحث در مورد این است که علی بن سندی کیست و آیا ثقه هست یا نیست. بحث در مورد علی بن سندی یک مرحله بحث است و بحث دوم سند شیخ طوسی تا علی بن سندی. در مورد علی بن سندی مرحوم آقای خویی عبارتی دارند که من عبارت آقای خویی را می خوانم و بعد در موردش صحبت می کنم. ایشان دارند

علی بن سندی قال الکشی نصر بن الصبّاح قال علی بن اسماعیل ثقه و هو علی بن سندی لقّب اسماعیل بالسندی

بعد آقای خویی دارند

لا اعتماد على قول نصر بن الصباح، فلا بد من البحث في هذا الموضوع

بعد وارد بحث می شوند. اینکه ایشان می فرمایند که به قول نصر بن صباح اعتمادی نیست به دلیل اینکه کشی در مورد او گفته است که غالی است. ولی بحث غلو مربوط به اعتقادات و امثال اینها است یعنی کسانی که در مقامات ائمه غلو می کنند. این به وثاقت راوی ضربه ای وارد نمی کند در غیر آن جهات. البته ممکن است آقای خویی بگویند که دلیل بر وثاقتش نداریم. ولی اصل قضیه یک نکته دیگر است. آن این است که آیا در راویانی که از یک جهت ثقه نیستند حالا من یک بحث های کبروی داریم که شهادت به غلوّ مورد اعتبار نیست که به آن فعلا کاری ندارم. اگر بپذیریم که کسانی که شهادت به غلوّ دادن وثاقت مطلقه ندارند.

سؤال:

پاسخ: بپذیریم که شهادت صحیح باشد و غلوّ این شخص ثابت شود. این یک جور. یا اینکه بگوییم شهادت ثابت نیست و غلوّ آن هم ثابت نیست ولی دلیلی بر وثاقت نداریم. راوی ثابت الضعف یا راوی مشکوک الحال. این اگر بحث این است که در اموری که انگیزه متعارف عقلایی بر جعل و دروغ در موردش نیست. و اگر خلاف واقعی صورت گرفته باشد به خاطر خطا هست. آیا ما می توانیم اینجا بگوییم اصاله عدم الخطا اقتضا می کند که قول اینها درست باشد یا درست نباشد؟ یعنی به تعبیر دیگر، آیا اصاله عدم الخطا در راویان ضعیفی که ما قطع داریم تعمد کذب ندارند جاری هست یا نیست؟ به نظر می رسد که اصاله عدم الخطا اختصاص ندارد به راویان ثقه. و فقط از شئون حجیت خبر ثقه نیست. یک اصل عقلایی هست در مورد همه افراد. چه افراد ثقه و چه افراد غیر ثقه در مورد همه این افراد جاری می شود. بنابراین اصاله عدم الخطا را ما ممکن است به عنوان یک اصل عام بپذیریم و در مورد همین علی بن اسماعیل قول نصر بن صباح را هم پیاده کنیم. اگر نه، ما اینگونه مشی نکردیم و گفتیم که اصاله عدم الخطا، یک اصل مستقل نیست. آیا ما در قبول خبر وثاقت در امور مربوط به آن نوع خبر را باید ملاک قرار دهیم یا وثاقت مطلقه؟ ببینید کسی مثل نصر بن صبّاح یک موقعی اخبارات مربوط به روات را دارد و یک موقعی اخبارات مربوط به منازل و مقامات ائمه دارد. ما با توجه به تضعیفی که از نصر بن صبّاح هست، وثاقت در امور مربوط به منازل ائمه و امثال اینها را می گوییم ندارد. حالا اگر به دلیلی ما ثابت کردیم که وثاقت در غیر این امور را دارد البته این تقریب دوم در صورتی است که ما اثبات کنیم وثاقت مقیده این شخص را. بگوییم نصر بن صبّاح ولو در امور مربوط به صحت مذهب مربوط به منازل ائمه غالی است و روایاتش هم در آن چیزها مقبول نیست، ولی با توجه به مثلا اعتمادی که کشی به او کرده است، ما وثاقتش در امور تاریخی می گوییم ثقه در امور تاریخی است. بحث این است که کبرویا وثاقت در امور تاریخی کفایت می کند در اعتبار روایات یک شخص یا کفایت نمی کند؟ پاسخ مطلب این است که این بستگی دارد که ما مبنایمان در قبول قول یک راوی به چه مبنایی باشد. یک موقعی مبنای ما ادلّه حجّیّت خبر را به طور کلی محکّم می دانیم و قائل هستیم که حجّیّت خبر به مناط طریقیت و کاشفیت حجّت شده است. حالا یا سیره عقلا را قائل هستیم یا ادلّه شرعیه در مورد حجّیّت خبر را ناظر به جنبه طریقیت می دانیم. در طریقیت همین مقدار که در امور مربوط به خبر مورد بحث ما وثاقت داشته باشد کفایت می کند. این یک جور هست. پس در این صورت قولش حجت است. یک شکل دوم اینکه ما اعتبار قول راوی را در شرح حال روات به جهت ادلّه عامّه حجیت خبر می گیریم ولی ادله عامه حجیت خبر را برایش جنبه موضوعی قائل هستیم. تعبد شرعی قائل هستیم و این تعبد شرعی را صرفا به جهت طریقیت نمی دانیم. برایش موضوعیت قائل هستیم. مثلا به جهت احترام شخص ثقه ممکن است شارع گفته باشد که قولش را بپذیرید. یعنی یکی از نکات دخیل در پذیرش قول راوی ترویج وثاقت مطلقه باشد. خب این باشد ما نمی توانیم اثبات حجیت وثاقت مقیده را کنیم. این هم دو شکل.

یک شکل سومی هست که آن این است که ما ادله حجیت قول راوی در امور رجالی را به انسداد صغیر قائل باشیم. قائل به حجیت ظن رجالی باشیم که این مبنای سوم مبنایی هست که مرحوم وحید بهبهانی و من تبعش دارند. اینها ظنون رجالیه را حجت می دانستند. بعد از وحید بهبهانی تقریبا قول غالب در مورد ظنون رجالی حجیت بوده است. حجیت ظنون رجالیه یک قول خیلی کثیر القائلی بوده است. خب بنا بر اینکه ما قائل به حجیت ظنون رجالیه باشد به نظر می رسد که اینجا هم ظن رجالی حاصل می شود. ظن رجالی ربطی به اینکه در غیر امور مربوط به خبر مورد بحث ما ثقه باشد یا نباشد ندارد. بنابراین بحث هایش به این مبنای ما در علت قبول خبر در باب رجال بر می گردد. و اینکه آیا از آن ادله عامه می خواهیم استفاده کنیم یا یک ادله خاصه ای ولو از باب انسداد صغیر و حجیت ظن رجالی ما بخواهیم قائل شویم. خب این بحث. ولی عمده نکته یک نکته دیگر است. ما در بسیاری از اینها بحث حجیت تعبدیه مطرح نیست. احتمال اینکه نصر بن صباح اینجا در این امور اشتباه کرده باشد احتمالات ضعیفی است. قول نصر بن صباح عمدتا برای اطمینان به صدق مطلب استفاده می شود نه از باب حجیت تعبدیه. این است که ما در واقع باید دید که آیا قول نصر بن صباح به انضمام سایر قرائنی که وجود دارد اطمینان به صحت قول ابن صباح برای ما حاصل می شود یا خیر.

سؤال:

پاسخ: اینها معمولا داعی بر کذب ندارند ممکن است که اشتباه کرده باشد. احمال اشتباهش هست که مثلا قاطی کرده باشد و امثال اینها. ولی بحث این است ک کسانی مثل نصر بن صباح که نزدیک زمان هستند و امثال اینها احتمال اشتباهش در این امور محسوسه زیاد نیست. حالا منهای بحث اصاله عدم الخطا را که ممکن است جاری بدانیم منهای آن بحث های تعبدی. حجیت تعبدیه را اینجا نمی خواهیم فعلا دنبال کنیم. عمده این است که آی اطمینان به اعتبار حاصل می شود یا خیر.

بعد مرحوم آقای خویی بعدا وارد می شوند به بحث می گویند

ان علی بن اسماعیل قد روی عنه الصفار و روی عنه محمد بن احمد بن یحیی

بعد آدرس می دهند

و قد تقدم فی ترجمه علی بن اسماعیل شعیب ان علی بن اسماعیل فی هذه الطبقه ینصرف علی علی بن اسماعیل شعیب

این سهو القلم است. این علی بن اسماعیل بن شعیب المیثمی غیر از این علی بن اسماعیل است که اینجا هست. و ایشان هم این مطلب را اینجا نفرموده اند. علی بن اسماعیل در این طبقه منصرف است به علی بن اسماعیل بن عیسی اشعری. در آخر این ترجمه هم قد عرفت ان علی بن اسماعیل عیسی ثقه و ان الوارد فی الروایات من ذکر علی بن اسماعیل فی هذه الطبقه یراد به علی بن اسماعیل بن عیسی. آخر ترجمه این را آورده است و می گوید اما علی بن سندی با علی بن اسماعیل میثمی طبقه شان متفاوت است و یک سهو اللسانی شده است که فرموده است علی بن اسماعیل فی هذه الطبقه ینصرف علی علی بن اسماعیل بن شعیب. حالا آن خیلی مهم نیست.

آقای خویی روات علی بن اسماعیل و علی بن سندی و مروی عنه هایش را ذکر می کنند و بعد این عبارت را دارند.

و المتحصل من ذلک ان علی بن اسماعیل و علی بن سندی و ردا فی اسناد الروایات و روی عن کل منهما الصفار و محمد بن احمد بن یحیی و روی کل منهما عن صفوان و حماد و عثمان بن عیسی و محمد بن اسماعیل و محمد بن عمرو بن سعید.

می گوید

و بذلک استظهر الاردبیلی فی جامعه صحت ما ذکره نصر بن صبّاح من ان السندی لقب اسماعیل والد علی و تقدم عن الوحید فی التعلیقه اتحاد علی بن السندی مع علی بن اسماعیل بن عیسی من جهت الاتحاد فی الراوی و المروی عنه.

بعد ایشان بعدا می خواهد این را مناقشه کند می گوید با همه این حرف ها ما اطمینان به این مطلب برایمان حاصل نمی شود چون موارد مختلفاتش بیش از موارد مشترکات است بعد آخرش

فتحصل ان موارد الاختلاف علی بن اسماعیل و علی بن سندی فالراوی و المروی عنه اکثر من موارد عدم الاختلاف و مع ذلک کیف یمکن الجزم باتحاد بما و الله العالم

حالا مواردی را که ایشان نوشته اند ملاحظه فرمایید ما بعدا در موردش صحبت می کنیم.

من یک نکته کلی می خواهم اینجا در مورد این بحث عرض کنم که آیا ما در این گونه موارد به این شکل که مرحوم آقای خویی مشی کرده اند که مثلا علی بن اسماعیل و علی بن سندی چند تا استاد مشترک دارند و چند تا استاد مختص دارند و امثال اینها به این سبک باید مشی کنیم؟ سبک بحث به این سبک باید دنبال شود یا نه به این سبک کارساز نیست. عرض من این است که ببینید ما مشترکات علی بن اسماعیل و علی بن سندی را به این نحو نباید عمدتا دنبال کرد. یک نکته دیگری یک روش دیگری هست که آن روش مستحکم تر از این روش است. ببینید اگر ما در علی بن اسماعیل و علی بن سندی یک استاد مشترکی دیدیم مثل مثلا محمد بن عمرو بن سعید. این استاد مشترک را باید ببینیم که این استاد آیا استادی است که پر راوی است یا کم راوی؟ از طریق آن شیخ در نظر بگیریم. اگر محمد بن عمرو بن سعید کسی باشد بسیار کم راوی. اینکه در میان این کم راوی ها فقط دو نفر از او روایت کرده باشند مثلا محمد بن اسماعیل یا محمد بن السندی روایت کرده باشند یا علی بن سندی و علی بن اسماعیل از او روایت کرده باشند که حرف و حدیث در اتحاد و عدم اتحادش هست. صحبت سر این است که چطور می شود که یک راوی که راوی گمنامی است دقیقا از میان همه روات فقط دو علی نام سراغ او رفته باشند و دو علی نامی هم که گفته شده است که اینها یکی هستند. احتمال اینکه این دو راوی تنها این دو راوی سراغش رفته باشند، اگر خب یک راوی باشند خب مسئله ای نیست این کسی بوده است گمنام بوده است علی بن اسماعیل که ملقب به سندی هست نزد او رفته است. ولی اگر نه، اینها یکی نباشند چطور شده است که فقط در میان راوی فقط علی نام ها آن هم علی ای که بحث اتحاد در موردش مطرح هست رفته باشد پیش او درس خوانده باشد. این به حساب احتمالات خیلی مستبعد است. یعنی قرینه عمده قرینه آن مروی عنه است که آیا آن مروی عنه چقدر راوی دارد. بنابراین این را می خواهم بگویم که فرض کنید که اگر دو نفر باشند یکی حماد بن عیسی و یکی حماد بن عثمان. هر دو از امام صادق نقل کرده اند. ما اینکه بخواهیم این دو را متحد کنیم خیلی وجه قابل توجهی ندارد. چون روات از امام صادق زیاد هستند. مانعی ندارد دو نفر حماد نام راحت در آن هم اسم پیدا شود. روات امام صادق خیلی زیاد هستند. ولی اگر حماد بن عیسی و حماد بن عثمان هر دو از یک راوی گمنامی به نام عیسی بن سری مثلا روایت کنند. شخص کم راوی روایت کنند آن احتمال اتحاد را خیلی تقویت می کند. ما در این بحث ها از طرف آن مروی عنه مشترک باید بیایید جلو. آن مروی عنه مشترک را باید ببینیم که مروی عنه پر روایتی هست یا کم روایت. از اینجا باید بحث را دنبال کرد.

سؤال

پاسخ: این طرف هم می شود عیب ندارد. از جهت راوی هم اشکال ندارد. ببینیم مثلا صفار که راوی اینها است چقدر شیخ دارد.

سؤال:

پاسخ: آن هم چیز سوم هم هست یعنی در واقع سه جور سبک است. در فقه من این را دنبال می کردم. یعنی ما سه گونه مشی می خواهیم بکنیم. حالا آن بحث هایی که آنجا مطرح می کردیم در بحث تمییز مشترکات بود. اینجا بحث بیشتر در بحث توحید مختلفات است نه بحث تمییز مشترکات. آن سبک ها باید به گونه دیگری اینجا مطرح شود.

سؤال:

پاسخ: نه مراد من این است که مدلش دقیقا آن مدل بحث آنجا نیست. باید یک قدری آن بحث هایی که آنجا در بحث فقه مطرح می کردیم را اینجا

این هم اگر از جهت راوی هم مشی می کنیم اشکال ندارد. فرض کنید که علی بن سندی و علی بن اسماعیل، اگر یک راوی دارند که راوی کم شیخی است.

سؤال:

پاسخ: آن هم یک مقدار قوت احتمال را ایجاد میکند.

سؤآل:

پاسخ: نه به تنهایی این مقدار ها که کافی نیست یعنی بحث این است که مثلا آقای خویی بحث را که دنبال می کند می گوید مثلا علی بن اسماعیل از چه نفراتی نقل کرده است. علی بن سندی از چه نفراتی نقل کرده است. مشترکاتش چقدر است مختصاتش چقدر است. این روش اصلا خیلی روش چیزی نیست. عمده بحث این است که آن مشایخ را تک تک در نظر بگیریم، این شیخ مشترکی که هست، آیا شیخ پر روایتی است یا کم روایتی است. راوی را هم که در نظر می گیریم، راوی مشترک راوی های پر شیخ است یا کم شیخ است. این خیلی مهم است در این بحث در این بحث آقای خویی اصلا حول و هوش این مطلب نرفته اند که،

البته من اینجا در مورد علی بن اسماعیل و علی بن سندی شاگرد هایی که شاگرد مشترک دارند، صفّار ایشان شاگرد های مشترکشان را می گوید صفار و محمد بن احمد بن یحیی هست. صفار و محمد بن احمد بن یحیی پر شیخ هستند و از جهت راوی خیلی قوت ندارد اینکه حالا دو نفر به نام علی نام در مشایخشان باشد خیلی مهم نیست. در مروی عنه ها هم بعضی هایشان صفوان، حماد بن عیسی، امثال اینها و محمد بن اسماعیل بزیع نسبتا اینها شیخ هایی هستند که راویان زیادی دارند. ولی مثلا محمد بن عمرو بن سعید ممکن است در این حد نباشد. اینها را باید تعداد راویان هر یک از اینها را انسان بسنجد که صفوان چند راوی دارد. حماد بن عیسی چند راوی دارد. عثمان بن عیسی چند راوی دارد. در این بحث تمام این محاسبات آماری و رقمی کاملا دخالت دارد و بحث را باید از این زاویه دنبال کرد. من فقط خواستم یک روش کلی بحث را اینجا ارائه دهم. در مورد علی بن سندی و علی بن اسماعیل، اینها قطعا متحد هستند. یک مجموعه قرائنی وجود دارد غیر از قرائنی که آقای خویی دنبال کرده اند، این مجموعه این مطلب را به روشنی می رساند. اولا خب یک مقداری از مشایخ و شاگردان مشترک که دارند که اقای خویی اشاره می کنند این یک مرحله. مرحله مهم تر از این، این است که ما در واقع در این طبقه سه نفر داریم، یکی علی یکی محمد و یکی سعد. دقیقا در مورد هر سه اینها هم علی بن اسماعیل داریم هم علی بن سندی. هم محمد بن اسماعیل داریم هم محمد بن سندی. هم سعد بن اسماعیل داریم و هم سعد بن سندی که همه اینها در یک قسمتی از مشایخ مشترک هستند. در برخی از مشایخ اینکه دقیقا در یک طبقه سه نفر باشند به نام علی و محمد و سعد و هر سه اینها هم پسر سندی داشته باشیم هم پسر اسماعیل داشته باشیم. مشایخ و راویان مشترک هم در هر سه آنها وجود داشته باشد. این تقریبا اطمینان به چیز داریم که یعنی اینکه

سؤال:

پاسخ: سه تا برادر باشند خب طبیعی است. سه تا برادر باشند و طبیعی است علی و سعد و محمد. ترتیبش هم این است سعد و علی و محمد. اینها خب طبیعی است که چنین باشد. اما این که دو نفر باشند تقریبا استبعاد جدی دارد. این هم دو نکته.

نکته سوم این است که سعد بن اسماعیل از پدرش روایت دارد. اینها خیلی هایشان روایت از پدرشان دارند. علی بن سندی، سعد بن اسماعیل، حالا محمد بن اسماعیل را از پدرش روایت ندارد. از این سه نفر دو نفرشان هم روایت از پدر دارند مثل سعد بن سندی و آنها هم اینکه پدر اینها هم راوی باشد امثال اینها خودش هم از قرائن دیگر اتحاد هست که اتحاد را چیز تر می کند.

بحث سر این است که اینها اگر برادر باشند اینکه از پدرشان روایت کنند طبیعی است. برادر نباشند ولی هر دو هم پدر هایشان راوی باشند خب مستبعد می شود. این هم یک نکته دیگری. نکته دیگری که در این بحث وجود دارد که این مربوط به این علی بن سندی نیست. آن ترجمه محمد بن اسماعیل هست. آن این است که علی بن اسماعیل، علی بن اسماعیل بن عیسی اشعری است. محمد بن اسماعیل هم محمد بن اسماعیل بن عیسی است. اولا جد همه اینها هم عیسی است. محمد بن اسماعیل هایش. اینکه علی بن اسماعیل و محمد بن اسماعیل برادر هم هستند با توجه به اینکه جدشان که عیسی است کاملا سعد بن اسماعیل هم سعد بن اسماعیل بن عیسی است. هر سه اینها برادر هستند. برادر بودن آنها هم روشن است. نکته دیگری که ضمیمه کنم که در مورد محمد بن اسماعیل هست محمد بن سندی القمّی داریم. محمد بن سندی یک روایت دارد، محمد بن سندی القمی. تا آنجا که یادم هست. نه همین علی بن سندی است معذرت می خواهم. علی بن سندی القمی هست که آقای خویی هم این را ذکر کرده اند. آن علی بن اسماعیل بن عیسی است این علی بن سندی القمی. که دقیقا اشعری ها که قمی هستند، علی القاعده علی بن اسماعیل بن عیسی هم قمی است. به نظرم شاید هم علی بن اسماعیل بن اشعری القمی داشته باشیم در بعضی از جاها. با قید قمی هم در بعضی از چیزهایش فکر کنم باشد. یا علی بن اسماعیل یا محمد بن اسماعیل با قید قمی هم. دقیقا همه اهل قم باشند با همه این مشخصات دیگر آدم مطمئن هست که اینها یکی هستند و متعدد نیستند. حاج آقا در بعضی از حواشی شان من دیدم روی همین مطلب تصریح دارند. در حاشیه بر ثواب الاعمال

سؤال:

پاسخ: سعد و محمد و علی برادر هستند.

از نظر ترتیب، از نظر طبقه به نظر می رسد که سعد از همه بزرگتر است و بعد علی است و بعد محمد است. سعد بیشترین روایت را از پدرش دارد. سعد بن اسماعیل غالب روایت هایش

سؤال:

پاسخ: بله همین جور آقای خویی نقل می کند علی بن سندی عن أبیه را ایشان نقل کرده است. به نظرم علی بن اسماعیل عن أبیه هم هست ولی علی بن سندی عن أبیه را آقای خویی نقل کرده است.

سعد بن اسماعیل ظاهرا از همه اینها بزرگتر است و عمده از پدرش نقل می کند. علی برادر وسطی است و از پدرش مقدار کمی روایت دارد زیاد ندارد. ولی از راویان زیادی روایت دارد. مثل صفوان راوی هایی که علی از آنها روایت می کند، طبقه شان از راویانی که محمد روایت می کند مقدم است. محمد بن اسماعیل فقط یک شیخ دارد. آن هم علی بن حکم است. علی بن حکم طبقه اش از صفوان و اینها متأخر است.

سؤال:

پاسخ: از پدرش محمد نقل نمی کند. گفتم دو تا از این سه تا از پدرشان نقل می کنند که سعد و علی باشد. ولی محمد که برادر کوچیکه است فقط از علی بن حکم نقل می کند. مجموع این قرائن را ضمیمه کنیم که من در حاشیه بصائر الدرجات چکیده این قرائن را آنجا اشاره کردم در اتحادش

سؤال:

پاسخ: فرض کنید تجارت در سند می کردند اسمشان را سندی گذاشته اند. کانت تجارته الی الحب فصمی الی الحلبی. مثلا در مورد حلبی امثال اینها قیافه اش شبیه قیافه های هندی ها بوده است به او می گفتند سندی. به خصوص در قم از این جور اسم گذاری های این مدلی خیلی شایع بوده است. هنوز که هنوز است این جور اسم گذاری ها هست. بنابراین این علی بن سندی و علی بن اسماعیل یکی هستند. خب وجه توثیق این راوی چیست؟ در بحث ما خیلی دخالت ندارد. بحث های مختلفات اولا خیلی از این مختلفات که آقای خویی ذکر کرده اند تک و توک است. فرض کنید یک جا مثلا شیخ های اصلی شان متحد هستند. ایشان این مختلفات را که در نظر گرفته است یک تک روایت را به عنوان مختلفات در نظر گرفته است. در حالی که شیخ های اصلی شان یکی هستند. یک جایی یک روایت از یکی کرده است و یک جایی یک روایت از یکی دیگر کرده است آنها خیلی در این بحث نباید به این مدل اصلا آمار گیری هایی که ما می خواهیم بکنیم باید ببینیم که برای هر شیخ های مشترک تعدادشان را چیز کنیم. درصد گیری که نکته ای که می خواهم چیز کنم همین است. شما وقتی مشترک می خواهید بگیرید تعداد روایت های مشترک را باید در نظر بگیرید. فرض کنید صفوان، حماد، عثمان بن عیسی، محمد بن اسماعیل، محمد بن عمرو بن سعید، اینها که پنج نفر هستند، مثلا اینها پنج نفر هستند مشترکاتشان و متخصاتشان هفت نفر هستند. صرف نظر از اینکه آقای خویی چون کتب اربعه را مراجعه کرده اند غیر کتب اربعه را مراجعه نکرده است بعضی از اینها درغیر کتب اربعه هم روایت دارد و جزو مشترکات هستند و اینها، حاج آقا در بحث به این مطلب هم اشاره فرمودند صرف نظر از آن بحث، بحث این است که شما تعداد روایات را باید در نظر بگیرید. بنابراین پنج نفر ممکن است نود درصد روایات را تشکیل دهند نود و پنج درصد روایات را تشکیل دهند. ما باید بگوییم که نود و پنج درصد روایاتشان مشترک هستند و پنج درصد روایاتشان مختص است.

سؤال:

پاسخ: تعداد روایات هر یک از مشترکات و مختصات را هم در این بحث ها و حساب احتمالات باید پایش را وسط بکشید. آقای خویی اینگونه نحو مشی درست نیست این سبک. من تک تک نمی خواهم بحث کنم. بحث های روشی کلی را می خواهم بحث کنم. بحث من این است که آمار در استدلالات آقای خویی درست پیاده نشده است. باید آمار گیری ها را به آن سبک که عرض کردم

سؤال

پاسخ: بحث سر این است که اینکه شیخ مشهورشان یکی باشند با یک شیخ که یک روایت از او کرده است خب یک روایت از عیسی بن عبد الرحمن داشته است آن عیسی بن عبد الرحمن را تصادفا با تعبیر علی بن ابراهیم آن بنده خدا روایت کرده است. اشتباه نکرده است یک روایت بوده است به این اسم آورده است. خب ممکن بود علی بن اسماعیل بیاورد یا علی بن سندی بیاورد. این خیلی چیز مهمی نیست. به خصوص یک نکته ای هم وجود دارد و آن این است که کل مختصاتی که ایشان ذکر می کنند این مختصات پنج شش تا است. این پنج شش تا هر کدام یک روایت است که اصلا ارزش این استدلال را ندارد. این روایت اگر مشترک هم باشد آن روایت را ممکن است با تعبیر علی بن اسماعیل کرده باشد ممکن است با تعبیر علی بن سندی کرده باشد. شما بگویید روایت های زیادی از فلان راوی دارد از فلان راوی ده تا روایت دارد آن یکی هم از فلان راوی ده روایت دارد و هیچ مشترک نیست. اصلا بحث را باید ببرید روی راوی های پرتکرار هر یک از اینها. روی مروی عنه های پر تکرار اینها. تک و توک را اصلا نباید در محاسبات بیاورید. در توحید مختلفات و اینها تک و توک نقش آن چنانی ندارد. اگر اینها مشترک هم باشند، یکی هم متحد هم باشند خب این آقایی که اسمش علی بن اسماعیل است و اسمش علی بن سندی است اگر به یک دانه روایت کرده باشد از یک راوی گمنامی، آن یک دانه را طبیعتا باید یا به علی بن اسماعیل اسم ببرند یا علی بن سندی دیگر. طبیعی است که مختلف باشد. بنابراین این سبک بحث درست نیست. ما فقط باید بحث را روی راوی های پر تکرار ببریم. هر چه بحث آن راوی های پر تکرار بیشتر باشد این سؤال پیش می آید که چطور می شود که علی بن اسماعیل ده روایت از فلان آقا دارد و علی بن سندی یک روایت هم ندارد. نمی شود که. در همه جا آن وقت این سؤال را باید مطرح کنیم. تازه این سؤال هم باید یک نکته دیگری وجود دارد که در کلام آقای خویی چیز نشده است که من این را اشاره کنم وقت گذشته است. آن این است که من فردا توضیح می دهم. آیا به کار بردن تعبیر علی بن اسماعیل و علی بن سندی به راوی شان هم بستگی دارد یا ندارد؟ ایشان مروی عنه را تنها در نظر گرفته است.آیا راوی کدام تعبیر را به کار می برده است؟ این را من فردا توضیح می دهم.

سؤال:

پاسخ: آن تعبیر مأنوس بوده است. یک توجیه تعدد این است که کدام راوی ها با کدام یک از این تعبیرات مأنوس هستند. این نکته ای دارد که من فردا می خواهم در موردش توضیح دهم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد